



گفت و گو

محمود رضا کجالی

گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین محسن قرآنی

حق قرآن را ادا نکرده ایم

مدتها بود که برای انجام گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین محسن قرآنی، مشغول رایزنی با دفتر ایشان در ستاد اقامه نماز بودم. با تمام تلاشی که از سوی دفتر ایشان برای انجام این مصاحبه صورت گرفت، اما نتیجه‌ای حاصل نشد، زیرا حاج آقا تاکنون با هیچ نشریه‌ای گفت و گو نکرده بودند و ما هم استثنا نبودیم. با این حال یک روز ظهر، دل را به دریا زدم، و به رغم این که فکر نمی‌کردم موفق به دیدار با ایشان شوم، به ستاد اقامه نماز رفتم. به محض ورود به ساختمان با کمال تعجب، اولین کسی را که دیدم؛ آقای قرآنی بود که برای خواندن نماز، در حال رفتن به نمازخانه بود. وقتی خودم را معرفی کردم، پرسیدند: «شما نماز خوانده‌اید؟» من با آن که نماز خوانده‌نبودم، ولی نمی‌خواستم لذت نماز جماعت با ایشان را از دست بدهم؛ بنابراین گفتم: «خوانده‌ام ولی دوست دارم یک بار دیگر با شما نیز بخوانم». بعد از نماز، موضوع مصاحبه را مطرح کردم؛ ایشان گفتند: «من استخاره می‌کنم؛ اگر خوب آمد، چند دقیقه‌ای با شما صحبت می‌کنم». خوشبختانه لطف خدا شامل حال من شد و استخاره خوب آمد. از سوی دیگر با وجود لطف و شیرینی صحبت‌های حاج آقا - و البته توأم با کمی شیطنت حقیر - مصاحبه از چند دقیقه‌ای که ایشان قول داده بودند، بیشتر شد و امیدوارم در آن زمان کم توانسته باشم حق بزرگی چون او را - که با درس‌هایی از قرآنش بر گردن همه ما حق دارد - ادا کرده باشیم.

به نظر خودتان چگونه موفق شدید در میان مردم این همه محبوبیت کسب کنید؟

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين.
هر کس هر چه دارد از خداست. قرآن هم همین را می گوید: «ما اصابتك من حسنة فمن الله، ما اصابتك من سيئة فمن نفسك». هر کس کار حسنه و نیکی می کند از خداست. آیت الله حائری امام جمعه شیراز مثل خوبی دارد که کره زمین به دور خودش و خورشید می گردد. همیشه یک طرف کره زمین تاریک و طرف دیگر آن روشن است. روشنائی طرف روشن از خورشید و تاریکی طرف تاریک از خودش است. انسان هم همین طور است. هر کس هر حسن و خوبی که دارد، از خداست و هر بدی و زشتی که دارد، از خودش است.
می دانیم که شما در ابتدا کارتان را با درس دادن به بچه ها شروع کردید. چطور به این نتیجه رسیدید که برای آن ها وقت بگذارید و در این عرصه فعالیت کنید؟

این را خدا به ذهن من انداخت. مثل سیمی که از درخت می افتد و باعث کشف جاذبه زمین می شود. من تقریباً از پانزده سالگی طبله شدم. بعد از چند سال که در قم درس خواندم به این فکر افتادم که چه شغلی را انتخاب کنم. روحانیت شاخه های مختلفی دارد. از عرفان، فلسفه، کلام، تفسیر و فقه و اصول گرفته تا منبر، دفتر ازدواج و طلاق و غیره. مدتی در بین شاخه های آخوندی مردد بودم تا بالاخره به این نتیجه رسیدم که برای بچه ها کار کنم. در این خصوص الگویی هم نداشتم و هیچ کس هم این راه را نرفته بود. زمانی که در کاشان بودم، در حال گذر از کوچه ای، از هفت بچه دعوت کردم که از شب اول ماه رمضان به مسجد نزدیک خانه پدری مان بیایند تا برایشان قصه بگویم. شب اول ماه رمضان من به مسجد رفتم و حدود چهل و پنج دقیقه آن جا نشستم، اما هیچ کس نیامد. من با خدا رازو نیاز کردم. به او گفتم: «خدایا من به خانه تو آمدم تا برای بچه ها قرآن و حدیث بگویم اما کسی نیامده؛ همین را هم از من قبول کن». این را هم بگویم که من آن بی کسی را سرچشمه همه چیز می دانم و فکر می کنم هر چه دارم از آن بی کسی است. به هر حال این ها را به خدا گفتم و می خواستم از مسجد خارج شوم که یکی از بچه ها آمد و با تعجب پرسید: «حاج آقا شما آمده اید؟» گفتم: «من خیلی وقت است که آمده ام ولی شما نیامدید.» او گفت: «شما بنشینید تا من بروم و بچه ها را بیاورم» و وقتی آمد بچه ها با او آمدند. چند دقیقه ای برایشان صحبت کردم و به آن ها گفتم: «اگر فردا شب هم بیایید من این جا هستم.» بچه ها خوششان آمد و به این ترتیب هر شب بیشتر می شدند تا این که مسجد پر از بچه هایی شد که میانگین سنی شان بین ۱۳ - ۱۴ سال بود. بعد از مدتی چند نفر جوان هم آمدند؛ اما چون خجالت می کشیدند کنار بچه ها بنشینند به گوشه ای از مسجد می رفتند و تنها می نشستند. یک شب بعد از آن که درس بچه ها تمام شد به جوان ها گفتم: «شما بمانید کارتان دارم.» بچه ها که رفتند، پیش آن ها رفتم و گفتم: «چون خجالت می کشید کنار بچه ها نایستید؛ من خصوصی برای شما صحبت می کنم.» از آن به بعد هم جلسات را در دو بخش برگزار کردیم: یک بخش برای کودکان و یک بخش برای جوانان. در آن زمان حدود چهل سال پیش - جوان ها مبلغ چهارصد تومان جمع کردند و به من دادند. به آن ها گفتم: «پولی که به روحانی می دهند برای دعوت از اوست. شما که من را دعوت نکرده اید؛ من شما را دعوت کرده ام.» و آن پول را نگرفتم. خیلی خوشحال شدند و یکی از آن ها نامه ای تشکر آمیز برای من نوشت که حیف

که ماه رمضان تمام شد. گفتم: «اشکالی ندارد. شما اگر ثبت نام کنید و تعدادتان به بیست نفر برسد؛ من هر هفته از قم به کاشان می آیم. آن ها ثبت نام کردند و من مدت چهار سال، روزهای جمعه به کاشان می رفتم و مجانی صحبت می کردم.
جالب این که در حرکت اول، شما به بچه ها انگیزه دادید و در حرکت دوم، آن ها نه شما انگیزه می دادند، با توجه به این که توانسته بودید اعتماد جوانان و نوجوانان را به بحث های دینی و مذهبی جلب کنید؛ این فعالیت ها زمینه ساز کدام یک از کارهای بعدی شما شد؟

من اصلاً به فکر التدریس، حق ماموریت و این جور چیزها نبودم. این جلسات باعث شد تا کم کم رشد کنند و خودشان مقاله بنویسند و صحبت کنند. در کنار آن ها خود من نیز بیشتر رشد می کردم. سپس مشابه آن جلسه را در قم به راه انداختم. به در خانه همسایه ها می رفتم و از بچه های ۱۴-۱۳ ساله شان دعوت می کردم که به خانه ما بیایند تا قصه های قرآنی بشنوند. کم کم این جلسه گسترش پیدا کرد. پسر آیت الله مشکینی هم می آمد. وقتی درس ها را به پدرش نشان داده بود؛ آیت الله مشکینی گفته بود: «می خواهم به این جلسه بنایم.» یک روز ایشان آمدند و در کنار بچه ها نشستند. بعد از جلسه خیلی از من تجلیل کردند و گفتند: «من حاضرم ثواب درس هایی که می دهم را به تو بدهم؛ در عوض تو هم ثواب این جلسه را به من بدهی.»
بعدها در کلاس هایشان از من تجلیل کرده بودند که باعث شد طلبه ها نیز به جلسات من بیایند. من نیز رفته رفته یاد می گرفتم که چگونه پای تخته سیاه صحبت کنم. سپس قرار شد که یک جلسه را برای طلبه ها بگذارم و سبک کارم را به آن ها ارائه کنم. ابتدا در منزلمان یک اتاق را به این جلسه اختصاص دادم که بعدها به دو و سه اتاق افزایش پیدا کرد تا این که به جایی رسید که خانواده از آن خانه بیرون می کردم و طلبه ها در حیاط می نشستند. جلسات شما فقط محدود به شهرهای قم و کاشان بود یا در جاهای دیگر هم برگزار می شد؟

دامنه این جلسات به تمام شهرهای ایران کشیده شد تا جایی که در زمان شاه، من به بسیاری از شهرهای ایران رفتم. در آن زمان خیلی برای مردم جالب بود که یک آخوند با لهجه کاشانی، پای تخته سیاه، مردم را می خنداند. در طول این مسافرت ها، یکبار به اهواز رفتم و در آن جا مرحوم مطهری نیز کلاس های من را دیدند و سپس از انقلاب با امام در میان گذاشتند که به این ترتیب به صداوسیما راه پیدا کردم.

من شنیدم که ابتدا قطب زاده - رئیس وقت رادیو تلویزیون - با حضور شما در صداوسیما مخالفت می کرد. چگونه توانستید او را متقاعد کنید؟

در صداوسیما به من گفتند: «این جا جای هنرمندان است و جای سخنرانی نیست.» من هم گفتم: «من هنرمندم. می توانم شما را دو ساعت با حرف حساب و نه با دلقک بازی؛ بخرانم.» آن ها نیز تمام هنرمندان صداوسیما را جمع کردند و من دو ساعت برایشان صحبت کردم و آن ها را خنداندم. الان هم حدود سی سال است هیچ مشکلی برای این برنامه پیش نیامده است.

یعنی تا به حال مریض هم نشده اید به طوری که نتوانید برنامه را اجرا کنید؟

مریض شده ام؛ اما قبل از برنامه خوب شده ام. بعضی روزها اتفاق می افتاد که من قبل از برنامه فکر می کردم آن شب نمی توانم برنامه را اجرا کنم؛ اما وقتی جلوی دوربین می رفتم؛ احساس می کردم که خدا برای من یک خط ویژه باز کرده است.





خاصیت قرآن این است که اگر صبح آن را بخوانی یک چیز می فهمی و عصر یک چیز دیگر. هر کس به سراغ هر کتابی برود احتمال دارد که پشیمان شود؛ اما کسی پشیمان نمی شود که چرا به سراغ قرآن رفته است

چه کارهایی در این سه دهه انجام داده‌اید؟

انسان وقتی این رزمنده‌ها، جانبازها و شیمیایی‌ها را می بیند و خاطرات جبهه و جنگ و اسارت و شکنجه‌های شان را می شنود، خجالت می کشد که بگوید کاری کرده است. پناه بر خدا که هر چه بوده از اوست. در این سی سال یک دوره اصول عقاید در تلویزیون و یک دوره هم تفسیر - از اول تا آخر قرآن - در رادیو گفتم. تفسیر رادیو با صدای آقای پرهیزگار بود که یک آیه می خواند و من تفسیر می کردم و چهارده سال طول کشید. سپس این تفسیرها را به صورت مکتوب در آوردم که دوازده جلد کتاب شد و به عنوان کتاب سی سال ۷۶ انتخاب شد. خلاصه آن تفسیر هم برای رادیو برون مرزی به بیست زبان منتشر شده است. در این بین، چهل عنوان کتاب نوشتم و ستادهایی را هم ایجاد کردم مثل ستاد اقامه نماز که فعالیت‌های زیادی در آن در زمینه نماز انجام شده است. از جمله برپایی نماز جماعت در آموزش و پرورش، احداث مسجد در جاده‌های بین شهری، برپایی نماز ظهر عاشورا و تهیه کتاب‌های مختلف برای نماز به زبان‌های گوناگون. ستاد دیگری هم که تاسیس کردم؛ ستاد زکات بود و کارهایی برای احیای زکات انجام دادیم که خیلی موثر بوده است. یک بنیاد فرهنگی هم به نام امام زمان (عج) تاسیس شد که سالیانه ۳۰-۲۰ نفر از طلبه‌های قاضی که در سطح و خارج را خوانده اند را در دوره تخصصی آموزش می دهیم. در حال حاضر هم دوربین‌هایی را در منزل خودم کار گذاشته ام و در حال ضبط تقریباً هزار ساعت ضبط تصویری تفسیر قرآن هستم.

این کار را با هزینه شخصی انجام می‌دهید یا صدواوسیما آن را ضبط می‌کنند؟

اگر کسی این کار را بکند یا اگر بخوام از کسی پول بگیرم؛ شخص یا نهاد تهیه کننده آن را برای خودش نگه می‌دارد و هر شبکه‌ای که هزینه این کار را بدهد؛ آن را به شبکه‌های دیگر نخواهد داد. من خودم دو دستگاه دوربین دارم که درس‌هایی از قرآن را با همان‌ها ضبط می‌کنم و به تلویزیون می‌دهم. البته مقداری از کار را که انجام دادم؛ از طرف تلویزیون دوربین آوردند و گفتند چون خود ما می‌خواهیم از این درس‌ها استفاده کنیم؛ پس باید کمک هم بکنیم.

با این همه کاری که برای قرآن و نماز انجام داده‌اید؛ آیا خود را انسان موفق می‌دانید؟

هیچ کس را تا بعد از مرگش نمی‌توان گفت موفق است یا نه، چون قرآن می‌فرماید: «سلام علیه یوم ولد و یوم میوت و یوم بیعت حیاً». اگر کسی سالم متولد شد؛ سالم زندگی کرد؛ سالم مبعوث شد و روز قیامت روسفید بود؛ آن وقت درود بر او باد. بنابراین انسان تا یک دقیقه قبل از مرگش هم ممکن است دچار لغزش شود؛ مثل رانندگی، که ممکن است شما هزار کیلومتر را سالم رانندگی کنید؛ ولی نزدیک مقصد دچار حادثه بشوید. به هر حال این‌ها کارهایی بود که من انجام داده‌ام؛ ولی هیچ کدام از آن‌ها دلیل بر این نیست که من حتماً پیش خدا آبرو دارم و خدا من را دوست دارد و من بهترین کار را انجام داده‌ام. گاهی وقت‌ها ممکن است یک آدم لال با اشاره نماز بخواند و قبول شود؛ ولی یک خطیب عرب‌زبان با بهترین قرائت همان نماز را بخواند و قبول نشود. اگر خداوند لطف کند و از معایب این کارها چشم‌پوشی کند و آن‌ها را قبول کند؛ من خیلی خوشحالم. زمانی صحبت از این بود که قرار است شما هنرپیشه بشوید. آیا حقیقت دارد؟

بازیگری که نه؛ من رفتم خدمت امام (ره) و گفتم می‌توانم در زمینه قرآن، کارهای تلویزیونی انجام بدهم که ایشان فرمودند: «خوب است؛ انجام بدهید.» ولی به خاطر مشغله زیاد نتوانستم وارد آن بشوم. این مسئله مال دوره جوانی من بود، الان که دیگر پیر شده‌ام و توانش را ندارم.

چه کارهایی در این زمینه می‌خواستید انجام بدهید؟ کارهایی از قبیل این که مثلاً یک میهمانی را در قرآن به نمایش بگذاریم و نشان بدهیم که قرآن راجع به میهمانی چه می‌گوید؛ وقتی به میهمانی می‌رویم چگونه در خانه را بزنیم؛ چگونه وارد شویم، در کجا بنشینیم؛ صاحب‌خانه چه غذایی درست کند و سفره را کجا بیندازد و یا این‌که قرآن در مورد ازدواج چه می‌گوید. شما همیشه به تفسیر و در س‌هایی از قرآن پرداخته‌اید. تا به حال به این فکر نیفتاده‌اید که به سراغ موضوع‌ها و منابع دیگری بروید؟

من حساب کرده‌ام که اگر همین الان سگته کنیم و بمیرم؛ تا ده سال بعد از مرگم فیلم پخش نشده حاضر و آماده دارم. این به خاطر قرآن است. اگر من به سراغ مطالعه کتاب‌ها و منابع دیگر می‌رفتم؛ خیلی زود مطالبشان تمام می‌شد. اما خاصیت قرآن این است که اگر صبح آن را بخوانی یک چیز می‌فهمی و عصر یک چیز دیگر. هر کس به سراغ هر کتابی برود احتمال دارد که پشیمان شود؛ اما کسی پشیمان نمی‌شود که چرا به سراغ قرآن رفته است.

مثل این‌که اگر انسان پولش را در هر راهی خرج کند؛ ممکن است پشیمان شود؛ اما وقتی در راه تربیت فرزندش هزینه کند؛ هیچ وقت غصه نمی‌خورد. حتی گاهی ممکن است کسی از بوسیدن زن و بچه‌اش پشیمان شود؛ ولی هیچ‌گاه از این که ضریح امام حسین (ع) را بوسیده است، ناراحت نمی‌شود. چه تعداد بزرگانی که در پیری برای آن‌که عمرشان را صرف نکرده‌اند؛ افسوس خورده‌اند؛ اما من تا امروز یک قرآن‌پژوه را ندیده‌ام که از این کار پشیمان شده باشد.

تکراری نیست؟

چرا، به عنوان مثال در تابستان که دختران کمتر حجاب را رعایت می‌کنند؛ بحث حجاب را تکرار می‌کنم، یا در اول مهر - که فصل آغاز مدرسه است و بچه‌ها به مدرسه می‌روند- بحث تحصیل را تکرار می‌کنم و یا عاشورا و قیام امام حسین (ع) که هر سال باید



مهر



فلسفه قیام آن حضرت تکرار شود. اصولاً اگر بخواهیم هر چیزی را به صورت عادت در بیاوریم؛ باید آن را تکرار کنیم.

با یکبار گفتن انسان یاد می‌گیرد؛ ولی معتاد نمی‌شود. فرق بین تعلیم و تربیت هم همین است. در تعلیم وقتی مسئله‌ای را یکبار مطرح کردی و دانش آموز، آن را یاد گرفت؛ کافی است، اما تربیت یعنی این که کاری کنیم که او با آن مسئله خو بگیرد. با یکبار گفتن انسان به چیزی خو نمی‌گیرد.

از آن جایی که شما یک روحانی شوخ و خندان هستید؛ آیا تاکنون نوع گفتار و بیانات با نقد و احیانا تذکری از مراجع و بزرگان روحانیت روبه‌رو نشده است؟

خیر. همه عزیزان کار بنده را تایید کرده‌اند. من چند وقت پیش با آیت‌الله وحید خراسانی ملاقات داشتم و یک ساعت برایشان صحبت کردم. ایشان گفتند: «خداوند نمک و شکر را یک جا جمع نمی‌کند؛ ولی تو هم نمکی هستی و هم شیرین.» یعنی خداوند نمک و شکر را یک جا جمع کرده است کینه البته این هم لطف خداست. گاهی وقت‌ها اتفاق افتاده که من یک حرف را در جایی زده‌ام و همه خندیده‌اند و همان حرف را در جای دیگری زده‌ام و همه گریه کرده‌اند. این خیلی دست خود ما نیست.

انقلاب ایران انقلاب اسلام و قرآن بود. به عنوان یک معلم قرآن، آیا در این سه دهه که از انقلاب می‌گذرد، به آن چه که قرآن خواسته عمل شده است؟

کارهای زیادی انجام شده است؛ اما اگر بخواهیم بگوییم حق قرآن را ادا کرده‌ایم؛ باید بگوییم که خیر، ادا نکرده‌ایم. اصلاً حق هیچ‌کس را ادا نکرده‌ایم. حق خدا، حق پیامبر، حق خون شهید، حق فقرا، حق مستضعفان جهان و حتی حق جوانی خودمان را هم ادا نکرده‌ایم. کدام جوانی است که بگوید من حق جوانی خودم را ادا کرده‌ام. به هر کس بگویید برای جوانی‌ات چه کردی، می‌بیند که خیلی از ساعات عمرش را هدر داده است.

اگر از یک محصل یا دانشجو بپرسی که حق قرآن را ادا کرده‌ای یا نه؟ می‌گوید آن قدر درس خوانده‌ام که نمره بیاورم و مدرک بگیرم به همین دلیل است که پیغمبر (ص) می‌فرماید: «و ما عرفناک حق معرفتک» خدایا من نمی‌توانم حق شناخت نسبت به تو را به جا بیاورم. ولی در عین حال کارهای زیادی انجام شده است. مثلاً در زمان شاه شاید یکصد نفر هم حافظ قرآن هم نداشتیم؛ اما الان هزاران حافظ قرآن داریم. جلسات تفسیر، زکات و نماز جماعت به راه افتاده است. در آن زمان اگر در جاده‌ها می‌خواستی نماز بخوانی؛ باید یک رستوران پیدا می‌کردی و در یک اتاق کوچک که برای نماز خواندن گذاشته بودند؛ نماز می‌خواندی؛ اما الان تعداد هفتصد مسجد در جاده‌ها ساخته شده است. کارهایی انجام شده؛ اما هنوز خیلی کار است که باید انجام بدهیم؛ مخصوصاً در مورد قرآن.

به نظر شما اصحاب رسانه چگونه می‌توانند به گسترش فرهنگ نماز کمک کنند؟

من از خود شما که خبرنگار حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی هستید شروع می‌کنم. اگر در حوزه شما هزار کارمند وجود داشته باشند؛ باید هشتصد نفر از آن‌ها در نماز جماعت حضور داشته باشند. شاید عده‌ای دارای عذر شرعی و دلایل دیگری باشند؛ اما برای ارزش گذاشتن به نماز، باید حداقل هشتصد نفر در نماز جماعت حوزه حاضر باشند. البته این دست من نیست؛ که به کسی بگویم نماز بخواند. نماز خواندن دست خود انسان است؛ با اذان و منار و قد قامت الصلوة نیست؛ خودش باید بخواهد. یک سیری افراد مانند چوب کبریت هستند که در سرشان گوگرد وجود دارد و تا حرکتشان بدهیم، روشن می‌شوند. افرادی هم هستند که مثل

دسته‌بیل هستند و چون چیزی در سرشان نیست؛ هر چه تکانشان بدهید؛ روشن نمی‌شوند. آن چیزی که باعث روشن شدن می‌شود باید در خود انسان وجود داشته باشد.

راستی شما با این همه محبوبیتی که دارید، چرا هیچ وقت برای مجلس خبرگان یا مجلس شورای اسلامی یا حتی ریاست جمهوری کاندیدا نشده‌اید؟

برای نمایندگی مجلس خبرگان باید مجتهد بود که من نیستم. برای ریاست جمهوری هم انسان باید حوصله و سیاست و خیلی شرط‌های دیگر داشته باشد که من این شرط‌ها را ندارم. نمایندگی مجلس هم از من بر نمی‌آید؛ چون من حتی نمی‌توانم قیمت پياز را یک ریال ارزان کنم. الان که من حرف می‌زنم؛ مردم گوش می‌دهند؛ اما اگر نماینده مجلس بشوم، مردم انتظار دارند خانه ارزان شود؛ من هم که نمی‌توانم این کار را بکنم. آن وقت مردم دیگر «قال الصادق» من را هم گوش نمی‌دهند. وقتی من نماینده مردم باشم باید مشکلاتشان را حل کنم. اگر نتوانم، آن وقت ضربه‌اش به امام صادق (ع) می‌خورد. به هر حال من از اول انقلاب تاکنون نماینده امام بوده‌ام که این خودش مقام بزرگی است. در عین حال من از اول انقلاب تاکنون قدیمی‌ترین معاون وزیر هستم و معاون تمام وزرای آموزش و پرورش، بوده‌ام.

به عنوان کلام آخر، ما خوانندگان سوره را یک نصیحت بفرمایید. شما یک قدری هم به خودتان رسیدگی کنید. یک روزه خوان خوب کسی نیست که فقط ظهر عاشورا روزه بخواند و مردم را بگریاند؛ بلکه کسی است که وقتی برای خواندن در ظهر عاشورا در تنهایی خودش تمرین می‌کند و تاریخ عاشورا را می‌خواند؛ خودش هم گریه کند مثل یک لوله سیمانی نباشد که آب را از چشمه بگیرد و به مزرعه برساند. جوی خاکی باشید که ضمن این که آب را از خودتان عبور می‌دهید؛ مقداری از آن را هم جذب خودتان بکنید.

بعضی‌ها مثل سیمان‌اند، آب را رد می‌کنند؛ اما چیزی از این آب نصیب خودشان نمی‌شود. ما امروز با هم بحث قرآن کردیم. شما وقتی از این جا رفتید، یک صفحه هم قرآن بخوانید. وقتی می‌گوییم حق قرآن ادا نشده است؛ شما فکر کنید و ببینید خودتان حق قرآن را ادا کرده‌اید یا خیر. بنابراین به خودتان هم برسید و خودتان را فراموش نکنید. ■

کارهای زیادی انجام شده است؛ اما اگر بخواهیم بگوییم حق قرآن را ادا کرده‌ایم؛ باید بگوییم که خیر، ادا نکرده‌ایم. اصلاً حق هیچ‌کس را ادا نکرده‌ایم

در تعلیم وقتی مسئله‌ای را یکبار مطرح کردی و دانش آموز، آن را یاد گرفت؛ کافی است، اما تربیت یعنی این که کاری کنیم که او با آن مسئله خو بگیرد.